

امام جواد (علیه السلام) پاسدار حریم وحی

<?xml encoding="UTF-8?">



امام جواد علیه السلام پاسدار حریم وحی

طلیعه

حضرت امام محمدتقی علیه السلام در دهم ماه رجب سال 195 هـ. ق در مدینه منوره چشم به جهان گشود. پدر بزرگوارش حضرت رضا علیه السلام و مادر ارجمندش بانویی مصری تبار به نام سبیکه می‌باشد. ریحانه و خیزران از دیگر نام‌های مادر امام جواد علیه السلام است. حضرت رضا علیه السلام در مورد منزلت فرزندش امام جواد علیه السلام و مادر مکرمه آن حضرت، به یارانش فرمود: من دارای پسری شده‌ام که همچون موسی علیه السلام شکافنده دریاها (ی علم) است و همانند عیسی علیه السلام مادری قدسیه و پاکیزه دارد. (1)

پیشوای نهم در سن 7 سالگی به امامت رسید و هفده سال رهبری شیعیان را به عهده داشت. دوران امامت حضرتش با دو نفر از خلفای ستم پیشه عباسی مامون و معتصم مقارن بود. حضرت جواد علیه السلام در داشتن تمام صفات زیبای اخلاقی و انسانی سرآمد خوبان روزگار بود. پارسایی، علم و دانش و بخشنندگی‌اش موجب شده بود که با القاب جواد، تقی، مرتضی و منتجب شناخته شود. اما در این میان لقب «ابن الرضا» به خاطر شکوه و جلالت امام رضا علیه السلام در میان مردم شهرت بیشتری داشت و حتی بعد از آن حضرت، مردم امام دهم و یازدهم علیهما السلام را نیز با همین لقب بیشتر می‌شناختند. امام رضا علیه السلام هنگام خطاب به یگانه فرزندش، بیشتر، از کنیه «ابو جعفر» - که نشانه احترام خاصی است - استفاده می‌کرد. (2)

«صمد یعنی بزرگی که تمام موجودات عالم در نیازهای کوچک و بزرگ خود به او مراجعه کرده و محتاج اویند.» امام محمدتقی علیه السلام که در نوجوانی به مقام رفیع امامت نائل شده بود، در سن 25 سالگی و در غنفوان جوانی به دستور معتصم عباسی و توسط همسر بی‌وفایش ام الفضل (دختر مامون) در شهر بغداد به شهادت رسید.

حضرت جواد علیه السلام از همسر دیگرش، سمانه مغربیه، دارای چهار فرزند پسر، به نام‌های: ابوالحسن امام علی النقی علیه السلام، ابو احمد موسی مبرقع، ابو احمد حسین و ابوموسی عمران؛ و چهار فرزند دختر، به نام‌های: فاطمه، خدیجه، ام کلثوم و حکیمه بود. (3) حکیمه دختر امام جواد علیه السلام همان بانوی با فضیلت و مؤدب است که در هنگام تولد حضرت مهدی علیه السلام در منزل برادر زاده‌اش امام حسن عسکری علیه السلام حضور داشت و به نرجس خاتون یاری می‌کرد.

شایسته ترین ترجمان قرآن

امامان معصوم علیهم السلام که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت خدا و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شمار می‌روند شایسته‌ترین ترجمان وحی و آشناترین کس به تفسیر قرآن می‌باشند. بر این اساس اگر بخواهیم کلام وحی را معنا کنیم، اول باید به سراغ امامان معصوم علیهم السلام برویم .

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «این قرآن، خطوطی است که در میان جلد پنهان است، با زبان سخن نمی‌گوید و نیازمند مفسر و ترجمان است...». و سپس فرمودند: «**فنحن احق الناس به؛** ما (امامان معصوم علیهم السلام) برای (تفسیر و ترجمان) قرآن از همه مردم شایسته‌تریم.» (4)

امام باقر علیه السلام در معنای آیه «**و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم**» (5)؛ فرمود: یعنی «معنی تمام قرآن را جز خداوند و کسانی که راسخ در علم هستند (6) نمی‌دانند.» و امام صادق علیه السلام راسخان در علم را چنین معرفی کرد: «**نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تاویله؛** ما (اهل بیت) راسخان در علم هستیم و ما تاویل قرآن را می‌دانیم.»

پیشوای پنجم ضمن گفتار روشنگرانه‌ای که در مورد امتیازات اهل بیت علیهم السلام بیان فرموده است، به این نکته اشاره کرده، می‌فرماید: «**نحن تراجمه وحی الله**» (7)؛ ما مترجمان وحی الهی هستیم.» امام صادق علیه السلام در معنای آیه: «**بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم**» (8)؛ «ولی این قرآن آیات روشنی است که در سینه دانشوران (و اهل علم) جای دارد.» فرمود: «مقصود از اهل علم که دانش تفسیر قرآن را در سینه خود جای داده‌اند، امامان معصوم علیهم السلام هستند.» (9)

با توجه به نکات فوق در این نوشتار سعی شده است که برخی از نکته‌های تفسیری و مفاهیم قرآنی از سیره و سخن امام جواد علیه السلام استخراج شده و به مبلغان و مخاطبان گرامی عرضه شود، تا با پیروی از شیوه تبلیغی آن حضرت در عرضه مطالب بلند و حیانی، با برخی از معانی آیات الهی نیز آشنا شویم .

ترویج آیات قرآن

حضرت جواد علیه السلام بر این باور بود که آیات الهی باید در جامعه فراگیر شود و تمام مسلمانان در گفتار و رفتار و استدلال‌های روزمره خود از قرآن و معارف بلند آن بهره گیرند، به همین جهت سعی می‌کرد که در گفتگوها و معاشرت و برخورد با مردم از آیات قرآن استفاده کند. داستان زیر نمونه‌ای از این حقیقت است.

حضرت جواد علیه السلام در داشتن تمام صفات زیبای اخلاقی و انسانی سرآمد خوبان روزگار بود. پارسایی، علم و دانش و بخشنده‌گی اش موجب شده بود که با القاب جواد، تقی، مرتضی و منتجب شناخته شود.

قاسم بن محسن می‌گوید: در سفری که به مکه رفته بودم در راه به شخص ضعیف و مستحق برخورد کردم، از من چیزی خواست و من هم یک قرص نان به او صدقه دادم، سپس به راه خود ادامه دادم، در راه گردباد تندی وزید و عمامه‌ام را با خود برد. من هر چه تلاش کردم نفهمیدم که به کدام سمت برد. هنگام بازگشت در مدینه به حضور امام جواد علیه السلام رفتم، امام به من فرمود: ای قاسم! عمامه‌ات را در راه باد با خودش برد؟ گفتم: بلی. امام به خادم خود فرمود: برو عمامه قاسم را بیاور و او عیناً عمامه خودم را برایم آورد. من با شگفتی تمام به حضرت عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا! این عمامه چگونه به دست شما رسید. امام پاسخ داد: تو در راه به مستمندی صدقه دادی و خداوند احسان تو را پذیرفت و به شکرانه آن، عمامه‌ات را به تو برگرداند. حضرت جواد علیه السلام در ادامه سخن خویش این آیه را قرائت کرد: «ان الله لا یضیع اجر المحسنین» (10)؛ «خداوند متعال مطمئناً پاداش نیکوکاران را ضایع و تباه نمی‌سازد.» (11)

کودکی در مسند امامت

روزی علی بن اسباط (یکی از شیعیان کوفی) در دوران کودکی امام جواد علیه السلام به حضور آن حضرت شرفیاب شد. او می‌گوید: من دقیقاً به قد و قامت آن بزرگوار خیره شده و قیافه و حرکات و سکناش را زیر نظر داشتم تا در موقع مراجعت، شکل و شمایل امام جواد علیه السلام را بهتر برای یارانم در مصر نقل کنم. درست در همین هنگام که با این اندیشه به او نگاه می‌کردم، آن حضرت نشست و رو به سوی من کرده و گفت: «ای علی بن اسباط! خداوند کاری را که در مسئله امامت کرده، همانند کاری است که در مسئله نبوت انجام داده است. گاهی در قرآن می‌فرماید: «و آتیناه الحکم صبیا» (12)؛ «ما به یحییای پیامبر علیه السلام در دوران کودکی فرمان (نبوت) دادیم.» و گاهی در مورد انسان‌ها می‌فرماید: «حتی اذا بلغ اشدّه و بلغ اربعین سنة» (13)؛ «تا زمانی که به کمال قدرت و رشد عقلی برسد و به چهل سالگی بالغ گردد.» با توجه به این آیات همانگونه که ممکن است خداوند متعال حکمت را به انسانی در کودکی بدهد، در قدرت اوست که آن را در چهل سالگی بدهد.» (14) و به این ترتیب هر گونه شک و شبهه را در مورد امامتش از ذهن علی بن اسباط زائل نمود.

برای توضیح بیشتر نقل روایتی از امام رضا علیه السلام در اینجا مناسب می‌نماید: روزی صفوان بن یحیی به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشت: قبل از آن که خداوند متعال فرزندت - حضرت ابوجعفر - را به شما عطا کند، می‌فرمودید که خداوند به من پسری خواهد بخشید. اینک خداوند متعال او را به شما ارزانی کرد و چشم ما

به جمالش روشن شد. حال می‌پرسیم، - خدای نکرده - اگر خبری شد (و شما از دنیا رفتید!) بعد از شما ما به چه کسی رجوع کنیم؟ امام رضا علیه السلام به فرزندش حضرت جواد علیه السلام - که پیش رویش ایستاده بود - اشاره کرد. صفوان بن یحیی با کمال تعجب گفت: ایشان که کودکی سه ساله هستند؟! (چطور می‌شود یک کودک امام باشد؟) امام فرمودند: «و ما یضره من ذلک شیء قد قام عیسی بالحجة و هو ابن ثلاث سنین؛ کودک بودن او در امامتش مشکل ایجاد نمی‌کند، عیسی علیه السلام در سه سالگی به حجیت الهی قیام نموده (و به نبوت رسید)». (15)

علی بن اسباط می‌گوید: روزی به امام جواد علیه السلام عرض کردم: ای مولای من! مردم به کوچکی سن شما ایراد می‌گیرند و به این جهت از پذیرفتن امامتتان سر باز می‌زنند. امام در پاسخ فرمودند: چرا آنان این نکته را بر من ایراد می‌گیرند؟ به خدا سوگند! خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «قل هذه سیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی» (16)؛ «بگو: این راه من است! من و هر کسی که پیرو من باشد، با بصیرت کامل، (همه مردم را) به سوی خدا دعوت می‌کنیم.» و غیر از علی علیه السلام در اول اسلام کسی از رسول الله صلی الله علیه و آله پیروی نکرد. و آن حضرت در آن هنگام 9 ساله بود و من هم 9 سال دارم. (17) (که با بصیرت کامل مردم را به سوی خدا هدایت می‌کنم؟)

سوگندهای قرآن

یکی از مهم‌ترین عوامل پیشرفت جوامع، سوق دادن افراد آن به سوی علم و دانش و تفکر است. قرآن کریم با شیوه‌های مختلفی انسان‌ها را به تفکر واداشته است. یکی از این شیوه‌ها، سوگندهای آن است. معمولاً امور مقدس و ارزشمند مورد قسم قرار می‌گیرند. خداوند متعال در موارد متعددی از کتاب خویش به پدیده‌های طبیعی جهان آفرینش قسم می‌خورد؛ و شب و روز و ستاره و خورشید و ماه و امثال آن مورد سوگند خداوند متعال قرار گرفته‌اند. علی بن مهزیار درباره سوگندهای قرآن از محضر امام جواد علیه السلام نکته‌ای را نقل کرده است که قابل دقت و بررسی است. او روزی از پیشوای نهم سؤال کرد: سوگندهای قرآن همانند: «و اللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی والنجم اذا هوی» و نظائر اینها برای چه در قرآن مورد قسم قرار گرفته است؟ امام فرمود: خدای تعالی (برای بیداری انسان و تحریک اندیشه و عقل وی) می‌تواند به هر یک از مخلوقاتش که بخواهد سوگند یاد کند ولی مردم جز به ذات او، به چیز دیگری نباید سوگند یاد کنند. (18)

هدایت گمراهان با آیات الهی

قاسم بن عبدالرحمن به مذهب زیدیه گرایش داشت، اما با شنیدن آیاتی از قرآن که امام جواد علیه السلام بر وی

قرائت کرد، با حقیقت آشنا شده و به امامت امام جواد علیه السلام و سائر ائمه اعتقاد پیدا کرد. او در این مورد می‌گوید: من زمانی به مذهب زیدیه تمایل داشتم تا این که به بغداد سفر کردم و مدتی آنجا بودم، در همان ایام روزی در یکی از خیابان های بغداد، دیدم مردم با شور و شوق وصف ناپذیری به یک نقطه معلومی متوجه هستند؛ بعضی می‌دوند، بعضی بالای بلندی‌ها می‌روند، بعضی ایستاده و آنجا را تماشا می‌کنند. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: ابن الرضا! (حضرت جواد فرزند امام رضا علیه السلام) می‌آید.

گفتم: من هم باید او را ببینم. تا آن که حضرت جواد علیه السلام سوار بر مرکب نمایان شد. من همچنان که به او خیره شده بودم، پیش خودم گفتم: خداوند گروه امامیه را از رحمت خود دور کند، آنها اعتقاد دارند که پروردگار متعال، اطاعت این جوان را بر مردم واجب گردانیده است! همین که این اندیشه در ذهن من خطور کرد، آن حضرت راهش را به سوی من کج کرد و رو به من کرده، این آیه را قرائت کرد: «ابشرا منا واحدا نتبعه انا اذا لفي ضلال و سعر» (19)؛ (قوم ثمود گفتند:) آیا ما بشری از جنس خود را پیروی کنیم؟ در این صورت ما در گمراهی و جنون خواهیم بود.

با شنیدن این آیه - که از دل من گواهی می‌داد - با خود اندیشیدم که: مثل این که او ساحر و پیشگو است که از اندیشه‌های نهانی من خبر می‌دهد؟ حضرت جواد علیه السلام دوباره مرا خطاب کرده و این آیه را تلاوت فرمود: «ألقى الذكر عليه من بيننا بل هو كذاب اشر» (20)؛ «آیا از میان ما تنها بر او وحی نازل شده؟! نه، بلکه او آدم بسیار دروغگو و خودپسندی است.» وقتی که متوجه شدم حضرت جواد علیه السلام واقعا از اندیشه‌های قلبی من خبر می‌دهد و این برای افراد عادی ممکن نیست، فهمیدم که او ولی خدا و امام مسلمین است. بعد از آن از مذهب زیدیه دست برداشته، اعتقاد به آن بزرگوار کامل شد و به امامت حضرتش اقرار کرده و اعتراف نمودم که او حجت خدا بر مردم است. (21)

پیامبران مرسل

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در تفسیر ذالکفل - که در آیه 48 سوره ص مورد ستایش خداوند قرار گرفته - می‌گوید: نامه‌ای به امام جواد علیه السلام نوشتم و در آن از نام «ذالکفل» و این که آیا او پیامبر مرسل بود یا نه؟ پرسش نمودم. امام جواد علیه السلام در پاسخ فرمود: خدای متعال یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاد، و سیصد و سیزده نفر از آنان مرسل بودند و «ذو الکفل» یکی از آن مرسلین است که بعد از سلیمان بن داود می‌زیست، و در میان مردم مانند داود علیه السلام قضاوت می‌کرد و جز برای خدای عزوجل خشمگین نمی‌شد و نام شریف او «عویذیا» بود. او همان است که خدای عز و جل در کتاب شریف خود از او نام برده و فرمود: «واذكر في الكتاب اسمعيل واليسع و ذالکفل کل من الاخيار» (22)؛ «و در این کتاب به یاد آر اسماعیل» و «یسع» و «ذو الکفل» را که همه از نیکان بودند.

نام های خداوند

ابو هاشم جعفری از امام جواد علیه السلام سؤال کرد که معنای واحد چیست؟ حضرت پاسخ داد: اجماع و اتفاق زبان‌های مردم به یگانگی و وحدانیت خداوند متعال می‌باشد، چون خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَلِلَّهِ سَالْتُهُمْ مِنْ خَلْقِهِمْ لِيَقُولُنَّ اللَّهُ» (23)؛ «و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده است، قطعاً همه آنان خواهند گفت: خدا.» (24)

وی همچنین معنای صمد را - که در سوره توحید آمده است - از امام جواد علیه السلام چنین نقل می‌کند: «صمد یعنی بزرگی که تمام موجودات عالم در نیازهای کوچک و بزرگ خود به او مراجعه کرده و محتاج اویند.» (25)

مقابله با تحریف کنندگان قرآن

احمد بن محمد بن سیاری (26) حدود صد و هشتاد و هشت روایت در مورد تحریف قرآن نقل کرده است. وی که فردی غیرقابل اعتماد و در نقل احادیث ضعیف و کذاب می‌باشد مورد قدح (سرزنش کردن) امام جواد علیه السلام قرار گرفت. آن حضرت احمد سیاری را - که در مورد امامت دچار غلو شده بود و احادیثی را در مورد تحریف قرآن جعل می‌کرد - در نامه های خود تکذیب نموده و ادعاهای او را باطل و بی اساس خواند. (27)

اندیشه های ناب در تفسیر قرآن

امام جواد علیه السلام به عنوان پاسدار حریم وحی از تفسیرهای نابجا و غیر عقلانی آیات قرآن جلوگیری کرده و علماء و دانشمندان را به سوی فهم صحیح آیات راهنمایی می‌کرد. در اینجا به دو مورد اشاره می‌کنیم:

1- روزی در مجلس معتصم، برخی از دانشمندان به آیه ای استناد کرده و یک حکم شرعی صادر نمودند. امام جواد علیه السلام که در آن جلسه حضور داشت خطای آنان را گوشزد نموده و تفسیر صحیح را برای حاضرین ارائه نمود.

امام جواد علیه السلام در پاسخ فرمود: خدای متعال یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاد، و سیصد و سیزده نفر از آنان مرسل بودند و «ذو الکفل» یکی از آن مرسلین است که بعد از سلیمان بن داود می‌زیست، و در میان مردم مانند داود علیه السلام قضاوت می‌کرد و جز برای خدای عزوجل خشمگین نمی‌شد و نام شریف او «عویذیا» بود.

محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی در تفسیر خود ماجرای آن مجلس را چنین آورده است: در زمان معتصم عباسی، عوامل خلیفه عده‌ای دزد را - که راه‌های عمومی در بین شهرها را برای مسافری و کاروان‌های حج نا امن کرده بودند - دستگیر کرده و از مرکز خلافت در مورد چگونگی مجازات آنان خواستار دستور بودند. خلیفه در مورد این حادثه حساس، مجلس مشورتی تشکیل داده و از دانشمندان عصر، کیفیت اجرای حد شرعی را در مورد آنان خواستار شد. آنان گفتند: قرآن در این مورد بهترین راهکار است، آنجا که می‌فرماید: «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض» (28)؛ «کیفر کسانی که با خدا و رسول او به جنگ و محاربه بر می‌خیزند و در روی زمین در اشاعه فساد تلاش می‌کنند، این است که: اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا دست و پای آنان به عکس یکدیگر قطع شود و یا این که از سرزمین خود تبعید گردند.»

آنان به خلیفه پیشنهاد کردند طبق این آیه، یکی از کیفرهای فوق را در مورد تبهکاران انتخاب کند. معتصم عباسی در همان جلسه از امام جواد علیه السلام نیز نظر خواست. آن حضرت اول از اظهار نظر خودداری کرد، اما وقتی که با اصرار خلیفه مواجه شد، نظر خود را چنین اعلام کرد: اینان در استدلال به آیه خطا کردند. استنباط حکم شرعی از این آیه دقت بیشتری می‌طلبد و باید تمام جوانب مسئله در نظر گرفته شود و نسبت به جرم‌های مختلف کیفرها فرق می‌کند؛ زیرا این مسئله صورت‌های مختلف و احکام جداگانه دارد:

الف- اگر این راهزنان فقط راه را نا امن کرده‌اند؛ نه کسی را کشته و نه مال دیگری را به غارت برده‌اند، مجازات آنان فقط حبس است و این همان معنای نفی از ارض است.

ب- اگر راه را نا امن کرده و افراد بی‌گناهی را کشته‌اند، اما به مال دیگران تجاوز نکرده‌اند، مجازات آنان اعدام است.

ج- اگر امنیت را از راه‌های عمومی سلب کرده، انسان‌های بی‌گناه را کشته و مال مردم را نیز به غارت برده‌اند، کیفر آنان باید سخت‌تر باشد؛ یعنی اول دست و پایشان را به عکس همدیگر قطع می‌کنند، پس به دار مجازات آویخته می‌گردند.

معتصم این نظریه را پسندیده و به عامل خود دستور داد، طبق نظر امام جواد علیه السلام عمل کند. (29)

2- زرقان، یکی از دوستان صمیمی احمد بن ابی داود، قاضی بغداد بود. او می‌گوید: روزی دوستم احمد را دیدم که از مجلس معتصم - هشتمین خلیفه عباسی - می‌آید؛ اما خیلی افسرده و ناراحت است. گفتم: چرا این قدر ناراحت و افسرده‌ای؟ پاسخ داد: امروز در مجلس خلیفه، ابو جعفر ابن الرضا علیه السلام چنان مرا عاجز و درمانده کرد که آرزو کردم، ای کاش بیست سال پیش از این مرده بودم و مثل چنین روزی را نمی‌دیدم!! گفتم: مگر چه شده؟ گفت: امروز در مجلس خلیفه نشسته بودیم، شخصی را به اتهام دزدی پیش خلیفه آوردند و او به سرقت اعتراف کرد. در این حال، معتصم به دانشمندان و فقهای مجلس رو کرده و گفت: چگونگی اجرای حد الهی بر این دزد را بیان کنید! دست او را چطور قطع کنیم؟

من گفتم: دست دزد را باید از مچ قطع کرد. خلیفه پرسید، به چه دلیل؟ گفتم: به دلیل آن که دست، انگشتان و کف تا مچ را شامل می‌شود و خداوند در آیه تیمم فرموده: «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه»؛ «(با خاک پاک تیمم کنید و) از آن، بر صورت (پیشانی) و دست‌ها (تا مچ) بکشید.»

بسیاری از علماء در این نظریه با من موافقت کرده و آن را تایید نمودند. اما عده‌ای دیگر گفتند: باید دست را از آرنج برید. خلیفه پرسید: به چه دلیل؟ گفتند: به دلیل آیه وضو که می‌فرماید:

«فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق»؛ «(هنگام اقامه نماز) صورت و دست‌ها را تا آرنج بشویید.» خداوند متعال حدود دست را در این آیه تا آرنج معین کرده است. برخی نیز فتوا دادند که: باید از شانه، دست را قطع کرد و استدلال می‌کردند که دست از انگشتان تا شانه را شامل می‌شود.

خلیفه با مشاهده اختلاف آراء در میان فقها متحیر شده و به محمد بن علی علیهما السلام رو کرده و گفت: ای ابا جعفر! در این موضوع شما چه می‌گویید! او پاسخ داد: علماء گفتارهای خود را بیان کردند و شما شنیدید؛ مرا از بازگو کردن نظریه ام معاف بدار! خلیفه گفت: شما را به خدا سوگند نظر خود را در این موضوع بیان کنید. حضرت جواد علیه السلام فرمودند: اکنون که قسم دادی، به ناچار نظر خود را می‌گویم: این حدود که علمای مجلس تعیین کردند صحیح نیست، بلکه باید چهار انگشت او، بدون انگشت ابهام، بریده شود. خلیفه گفت: دلیل شما برای این مدعا چیست؟ محمد بن علی علیهما السلام پاسخ داد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «السجود علی سبعة اعضاء: الوجه والیدین و الركبتین والرجلین؛ سجده با هفت عضو انجام می‌شود: پیشانی، دو (کف) دست، دو زانو و دو (انگشت ابهام) پا.» ای خلیفه! هرگاه دست را از مچ، یا از مرفق جدا کنند، دیگر دستی برای سجده باقی نمی‌ماند؛ در صورتی که خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «و ان المساجد لله»؛ «مواضع سجده مخصوص خداوند است.» و هر چه برای خدا باشد بریده نمی‌شود. معتصم از این استدلال قرآنی شگفت زده شد و آن را تصدیق نمود. آنگاه دستور داد انگشتان دزد را طبق نظر محمد بن علی علیهما السلام ببریدند. (30)

زرقان در ادامه سخن خود می‌گوید: ابن ابی داود از آن روز به بعد سخت مضطرب و پریشان احوال بود و با خود می‌گفت: چرا نظریه او - که قاضی مخصوص خلیفه است - پذیرفته نشد، اما فتوای یک جوان پذیرفته شد و او از شدت حسد بر خود می‌پیچید، تا این که بعد از سه روز پیش معتصم رفته و چنین گفت: نصیحت و خیرخواهی امیرالمؤمنین بر من واجب است و من می‌ترسم اگر این سخن را نگفته باشم، در روز قیامت در آتش جهنم بسوزم. پرسید: چه می‌خواهی بگویی؟!

ابن ابی داود گفت: وقتی شما مجلسی را مرکب از علماء و فقها تشکیل می‌دهید، تا امر مهمی از امور دینی مطرح شود و در آن مجلس وزراء، امراء، فرماندهان نظامی، صاحب منصبان کشور، دربانان و خدمتگزاران حضور دارند، گفتگوها و مذاکرات این مجلس را مردم در خارج می‌شنوند و به همه جا پخش می‌شود، با این حال شما در چنین جلسه با شکوهی رای فقها را رد کرده و گفته یک مرد جوانی را می‌پذیرید که عده زیادی به امامت او قائل هستند و آنان او را به مقام خلافت شایسته تر می‌دانند، این عمل شما موجب می‌شود که جایگاه محمد بن علی علیهما السلام در میان مردم تقویت شده و حکومت شما تضعیف شود! هنگامی که خلیفه عباسی سخنان کینه توزانه این قاضی حسود را شنید، رنگش تغییر یافت و به او گفت: خدای متعال به تو جزای خیر دهد که مرا راهنمایی کرده و آگاه ساختی.

سخن چینی ابن ابی داود آنچنان خلیفه را دگرگون کرده و افکارش را پریشان ساخت که به فاصله چند روز امام جواد علیه السلام را مسموم کرده و به شهادت رساند. (31)

پی نوشت‌ها:

- (1) بحارالانوار، ج 50، ص 15 .
- (2) گفتنی است که امام جواد علیه السلام پسری به نام جعفر نداشت تا مکنی به ابوجعفر باشد، اما از آنجایی که آن حضرت شباهت زیادی به جدش امام باقر علیه السلام داشت به ابوجعفر ثانی مشهور گردید.
- (3) منتهی الآمال، ج 2، ص 350 .
- (4) نهج البلاغه، خطبه 125 .
- (5) آل عمران/7 .
- (6) تفسیر صافی، ج 1، ص 318 .
- (7) کافی، ج 1، ص 192 .
- (8) عنکبوت/49 .
- (9) تفسیر الصافی، ج 1، ص 20 .
- (10) توبه/120 .
- (11) الخرائج، ج 1، ص 377/ کشف الغمه، ج 2، ص 367 .
- (12) مریم/12 .
- (13) احقاف/15 .
- (14) کافی، مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی، حدیث 3 .
- (15) المیزان، ج 14، ص 55 .
- (16) یوسف/108 .
- (17) تفسیر قمی، ج 1، ص 358 .
- (18) المیزان، ج 20، ص 307 .
- (19) قمر/24 .
- (20) همان/25 .
- (21) کشف الغمه، ج 3، ص 216/ معجم رجال الحدیث، ج 15، ص 26 .
- (22) المیزان، ج 17، ص 216، ذیل آیه 48 سوره ص .
- (23) زخرف/87 .
- (24) المیزان، ج 18، ص 128 .
- (25) المیزان، ذیل سوره توحید .
- (26) نجاشی در مورد وی می‌نویسد: وی در زمان امام عسکری علیه السلام از نویسندگان آل طاهر بود . او دارای اعتقادات فاسد و در نقل حدیث ضعیف می‌باشد. (رجال نجاشی، ص 80). شیخ طوسی نیز احمد سیاری را در کتاب رجال خود، بدون این که تایید یا توثیق نماید، در ردیف راویان امام هادی و امام عسکری علیهما السلام به شمار آورده است. (رجال الشیخ، ص 384 و 397). اما در کتاب فهرست خویش او را شدیداً تخطئه و تضعیف کرده و به اعتقادات نادرست وی اشاره نموده است. (فهرست شیخ طوسی، ص 23).
- (27) معجم رجال الحدیث، ج 3، ص 73 .
- (28) مائده/33 .

(29) تفسیر العیاشی، ج 1، ص 315 .

(30) وسائل الشیعه، ج 28، ص 253 .

(31) تفسیر عیاشی، ج 1، ص 319 / جلوه هایی از نور قرآن، ص 137 . منبع: مجله مبلغان، شماره 45 ، عبدالکریم پاک نیا

منبع:مجله مبلغان، شماره 45

عبدالکریم پاک نیا